

• #پارت_244 •

-سارای ناز نکن بیا نزدیک منو تو محرمیم

چشمام تا به تا میدید
خیلی استرس داشتم

عقب برگشتم که با دیدن عقب رفتنم نزدیکم شد
-سارای

دهنش بوی ا*ل*ک*ل میداد
تو دستش قفلم کرد صورتش نزدیک صورتم کرد

نفس گرمش تو صورتم میخورد و داشت حالم بهم میزد چشمای
مشکیش و موهای بلندش روی پیشونیش ریخته بود

عرق کرده بود و چشماش هر لحظه سرخ تر میشد
-نترسونم ارتا لطفا برو عقب

-همش ازم دوری میکردی نکنه توهم ارشاویر دوست داشتنی هوم؟

-ارتا

دادم انقد بلند بود که سریع ل**ب**ش روی ل**ب**م گذاشت و صدام
خفه کرد

دستش دور کمرم حلقه کرد و اروم ازم جدا شد

-اینبار وحشی بودم ولی دفعه دیگه اینطوری نیستم سارای

با لحن خیلی مستانه ای حرف میزد

اشک میریختم و سعی میکردم از دستش خودمو نجات بدم

-داری چیکار میکنی؟ ولم کن ارتا

-میخام ع*ر*و*س*خ*و*د*م*ب*ک*ن*م*ت*حقم نیست؟

• #پارت_249 •

-اینم برای اینکه ناراحت نشی

-مرسی

لبخندی زدم هر جوری بود غذاها رو خوردم

-ممنون خوشمزه بود

از فکر بیرون اومدم نگاهی بهش کردم

-خواهش میکنم

-خوبی؟ حواست کجاست

-هیچی یاد یک چیزی افتادم

-چی؟

-چرا برات مهمه ولم کن

-با توام

جلوی راهم گرفتو اخماش وحشتناک تو هم کرد

-بچم ترست چیه؟

-از اینکه مثل اشغال پرتم کنی بیرون

-مگه حامله ای؟

-چه ربطی داره

-داره دیگه حامله باشی میای اینطوری میگی نه اینکه حتی دستمم بهت
نخورده

-ولم کن دیدی نمیفهمی